

مروری بر اندیشه‌ی دیوید هاروی^۱

نوئل کستری

برگردان: همن حاجی میرزایی

جزئیات زندگی‌نامه و بستر نظری

دیوید هاروی سال ۱۹۳۵ در جیلینگهام، کنت انگلستان متولد شد و همان‌جا رشد یافت. لیسانس و دکتری را در دانشکده‌ی جغرافیای دانشگاه کمبریج خواند و در سال ۱۹۶۰ فارغ‌التحصیل شد. در دوران تحصیل هاروی برنامه‌های آموزشی مختلف کمبریج، همانند سایر گروه‌های جغرافیا در بریتانیا در دهه‌ی ۱۹۵۰، بر اهمیت مطالعه‌ی منطقه‌ای – یعنی تحلیل خاص‌بودگی و تفاوت جغرافیایی – تأکید داشت. علاوه بر این، دانشکده‌ی جغرافیای کمبریج برای تحقیقات‌اش در زمینه‌ی جغرافیای تاریخی شناخته شده بود. از همین رو، تز دکتری هاروی درباره‌ی تغییر موقعیت تولید رازک (hop) در قرن نوزدهم در کنت بود. اما حتی پیش از آن که نتایج این پژوهش هاروی منتشر شود، او تغییر جهت‌گیری نظری خود را آغاز کرده بود. هاروی بعد از یک دوره‌ی یکساله‌ی پسداکتری در دانشگاه اوپسالا (جایی که با گانر آلسون آشنا شد) دهه‌ی ۱۹۶۰ را به عنوان مدرس جغرافیا در دانشگاه بریستول سپری کرد.

طی این دوره در بریستول بود که هاروی به عنوان فیلسوف و نظریه‌پرداز پوزیتیویست شناخته شد – دوره‌ای که با آغاز فرصت مطالعاتی در دانشگاه ایالتی پنسیلوانیا که مرکز اصلی جغرافیای علمی و کمی بود به پایان رسید. اثر دوران‌ساز او، تبیین در جغرافیا (۱۹۶۹) بنیانی محکم و منسجم برای انبوهی از روش‌ها و تکنیک‌های آماری جغرافیای انسانی در دهه‌ی ۱۹۶۰ بدست داد. هاروی در این اثر به بررسی نظام‌مند سرشت تبیین علمی به طور عام؛ نقش نظریات، فرضیات، قوانین، و مدل‌ها؛ استفاده از ریاضی، هندسه، و احتمال به عنوان زبان تبیین؛ سرشت مشاهده، طبقه‌بندی و بازنمایی داده؛ و اشکال مختلف تبیین علمی پرداخته است. تبیین در جغرافیا با خود دو نتیجه به همراه داشت. اول، برای نسل جغرافی‌دانان هم‌دوره‌ی هاروی – معروف به «دانشمندان فضایی» (spatial scientists) که طی دهه‌ی ۱۹۶۰ مشهور شدند – توجهی اثرگذار و مانیفستی برای پژوهی شناسایی الگوهای فضایی آن‌ها بدست داد. در عین حال آن‌ها را از نسل پیشین متمایز کرد (نسلی که هاروی و دوستانش را در کمبریج و جاهای دیگر آموزش داده بودند)، نسلی که سرگرم آن چیزی بود که فردریک شیفر^۲ (۱۹۵۳) «استثناگرایی»^۳ می‌خواند. دوم، تبیین در جغرافیا به هم‌سوسدن این رشته با آنچه علوم «واقعی/رنال» خوانده می‌شد، مانند فیزیک، کمک کرد، و تصور بعضی از جغرافی‌دانان از این رشته را ترقی داد. هاروی با کمک ایده‌های فلاسفه‌ی علمی مانند کارل پوپر به این نتایج رسید.

تبیین در جغرافیا، به صورتی آبرونیک، هم نقطه‌ی اوج و هم نقطه‌ی پایان میل هاروی برای بنانهادن جغرافیای علمی در معنای دقیق کلمه بود. هاروی تقریباً بلافاصله بعد از انتشار کتاب به دانشگاه جان هاپکینز در بالتیمور رفت و در رشته‌ی جغرافیا و مهندسی محیط زیست به تدریس پرداخت. این اتفاق از اهمیتی سه‌گانه برخوردار بود. اول، بالتیمور اگرچه مانند بریستول شهری بندری بود اما بسیار فقیرتر و از رکود اقتصادی سنگینی نیز در سال‌های پس از جنگ رنج می‌برد. دوم، دپارتمان‌های هاروی وارد آن شد نسبت به بریستول کمتر گرفتار رشته/دیسپلین بود و همین به هاروی اجازه‌ی پرسه‌زنی نظری می‌داد. سوم، هاروی

^۱ این متن برگردانی است از بخش مربوط به دیوید هاروی در کتاب اندیشمندان کلیدی فضا و مکان با مشخصات زیر:

Shields, Rob (2011) "David Harvey" chapter 31 in "key thinkers on space and place" edited by Phil Hubbard and Rob Kitchin London: sage.

^۲ Fredric Scheafer

^۳ exceptionalism

فضا و دیالکتیک

در هایپکینز با گروهی از دانشجویان و دانشگاهیانی آشنا شد که به دنبال فهم ایده‌های رادیکال اقتصادسیاسی‌دان قرن نوزدهم، کارل مارکس، بودند. در این بستر بود که هاروی عدالت اجتماعی و شهر (۱۹۷۳) را نوشت. کتابی که از اهمیتی برابر، اما بسیار متفاوت، با تبیین در جغرافیا برخوردار بود. همان‌گونه که از عنوان کتاب مشخص است، کتاب دوم هاروی بر کاهش مشکلات شهری مانند فقر متمرکز بود. در حالی که تبیین در جغرافیا به طرز عجیبی از بستر اجتماعی-سیاسی گسترده‌ترش - مانند تلاش‌های حکومت کارگری برای تبدیل بریتانیا به جامعه‌ای منصفانه‌تر، و اعتراضات حقوق بشری و ضد جنگ با ویتنام در ایالات متحده - منفک بود، عدالت اجتماعی و شهر به تمامی در این بستر غرق بود. کتاب، بیانگر خط سیر فکری و سیاسی به سرعت در حال تغییر هاروی است. بخش اول، با عنوان «صورت‌بندی‌های لیبرال»، بر میزان توانایی مکانیسم‌های فعلی برنامه‌ریزی شهری برای ایجاد جامعه‌ی شهری عادلانه‌تر در کشورهای غربی متمرکز است. اما بخش دوم، با عنوان «صورت‌بندی‌های سوسیالیستی»، از اصلاح‌طلبی بخش اول فراتر می‌رود و انقلابی در امور شهری مبتنی بر ایده‌های اقتصادسیاسی‌دانانی مانند مارکس پیشنهاد می‌کند. یکی از فصول کلیدی کتاب، «نظریه‌ی انقلابی و ضدانقلابی در جغرافیا و مسئله‌ی شکل‌گیری زاغه‌(گتو)»، رده‌ای است کامل بر شیوه‌ی متداول مطالعه‌ی شهرها و اندیشیدن به حل مسائل اجتماعی شهری در میان جغرافی‌دانان انسانی.

کتاب عدالت اجتماعی و شهر جایگاه هاروی را به عنوان صدای مخالف اصلی در مطالعات شهری تثبیت و به شدت سروصدا به پا کرد. این کتاب به سه دلیل این تاثیر را داشت. اول، چون پیش از معروفیت کاملن دگرگون‌شده‌ی هاروی به عنوان «جغرافی‌دانی رادیکال» بود و بسیاری از دانشمندان فضایی را متعجب کرد. این کتاب مانند کتاب پرندگان در تخم/تخم‌ها در پرده‌ی گانر آلسون تماماً گیج‌کننده و به دو بخش تقسیم شده است. دوم، عدالت اجتماعی و شهر این دیدگاه غالب را در جغرافیای علمی که «واقعیت» و «ارزش‌ها» را می‌توان از هم جدا کرد به چالش کشید. هاروی خواستار جغرافیایی است که جهان را در راستای تغییر به جهانی به لحاظ اجتماعی عادلانه‌تر مطالعه کند. نهایتاً، عدالت اجتماعی اولین مثال بارز از اندیشه‌ی چپ‌گرایانه در جغرافیا است. این کتاب به طور خاص راه را برای بسط‌های بعدی جغرافیای مارکسیستی گشود، جغرافیایی که هاروی و بعضی از شاگردانش (مانند نیل اسمیت) از پیشگامان آن بودند.

چرخش هاروی به سوی مارکسیسم به معنای درگیری‌اش با سرمایه‌داری و پیامدهای آن است. اما او مضامین اولیه را نیز به کلی کنار نگذاشت. هاروی در کتاب تبیین در جغرافیا به چگونگی تولید اشکال (فرم‌های) فضایی توسط فرایندهای اجتماعی علاقمند بود و کتاب را با این بیانیه به پایان برد که «بدون نظریه نمی‌توانیم امیدی به ... تبیین اصولی و عقلانی اتفاقات داشته باشیم» (Harvey, 1969: ۴۸۵). این دو مضمون، محرک اغلب نوشته‌های هاروی در دهه‌ی ۱۹۷۰ هستند، متونی که می‌کوشند نظریه‌ای مارکسی را در این خصوص پروراند که جغرافیا چگونه هم به واسطه‌ی عملکردهای اقتصاد سرمایه‌دارانه تولید می‌شود و هم این اقتصاد را دگرگون می‌کند. منظور هاروی از «جغرافیا»، رشته‌ی جغرافیا نیست، بلکه چشم‌انداز مادی شهرها، شهرک‌ها، و شبکه‌های حمل‌ونقلی است که همچون شاه‌رگ‌های سرمایه‌داری عمل می‌کنند. هاروی برای ساختن این «ماتریالیسم تاریخی-جغرافیایی» از کل نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۷۰ را صرف خوانش آثار متأخر مارکس مانند سرمایه یا گروندریسه کرد. تلاشی که در پیچیده‌ترین اثر هاروی با عنوان محدودیت‌های سرمایه (۱۹۸۲) به بار نشست. این کتاب چیزی نیست جز بازسازی و بسط نظریه‌ی سرمایه‌داری مارکس است؛ این بسط‌ها مقدمتاً جغرافیایی‌اند چون مارکس توجه اندکی به چگونگی تاثیر جغرافیا بر عملکرد سرمایه‌داری داشت.

در میانه‌ی دهه‌ی ۱۹۸۰، هاروی که به عنوان جغرافی‌دان مارکسیست (و به واقع انسانی) پیشرو شناخته شده بود به سوی مسائل شهری برگشت که نقطه‌ی تمرکز کتاب عدالت اجتماعی و شهر بود. دو مطالعه‌ی او درباره‌ی تاریخ و آگاهی شهری شدن که به دنبال بررسی سرشت و مسائل شهرهای سرمایه‌دارانه بودند به ترتیب رویکردهای ساختار و عاملیت را اتخاذ کردند. شهری شدن سرمایه نظریه‌ای مارکسی ارائه کرد در این باره که سرمایه‌داری چگونه شهرهایی را با ویژگی‌ها و تضادهای مادی خاص تولید می‌کند؛ آگاهی و تجربه‌ی شهری (Harvey, 1985b) (چگونگی واکنش افراد به زیست اجباری در شهرهای سرمایه‌دارانه و به ویژه محرومان از قدرت اقتصادی و سیاسی را نظریه‌پردازی کرده است) همچنین نگاه کنید به *The Urban Experience*, (1989a).

هاروی به فاصله‌ی کمی پس از انتشار این دو کتاب، به انگلستان برگشت و کرسی هالفورد مکیندر را در گروه جغرافیای آکسفورد از آن خود کرد. او که آمریکای ریگان را به مقصد بریتانیای تاجر ترک کرده بود، با چپ بریتانیایی به طور فزاینده محافظه‌کار و ضدمارکسیستی مواجه شد و این را در نقد صریحش به مطالعات شهری بریتانیا بیان کرد (Harvey, 1987a). در حین حضورش

فضا و دیالکتیک

در آکسفورد پرفروش‌ترین کتابش وضعیت پسامدرنیته (1989b) را نیز نوشت. کتابی که تحلیلی انتقادی از برآمدن پسامدرنیسم در چندین بخش از زندگی فرهنگی معاصر بود (از جمله مصرف شهری، معماری و حتی آکادمی). در ۱۹۹۳ به دلایل آکادمیک و شخصی به دانشگاه هاپکینز برگشت. در این دوره در کتاب عدالت، طبیعت، و جغرافیای تفاوت (۱۹۹۶) مضمون عدالت اجتماعی را بازاندیشی کرد و آن را با محیط‌زیستی پیوند زد. بعدها به دانشگاه سیتی یونیورسیتی نیویورک رفت و استاد گروه انسان‌شناسی شد. در این زمان دو مجموعه مقاله منتشر کرد، یکی که از بهترین مجموعه مقالاتش به شمار می‌رود (فضاهای سرمایه، ۲۰۰۱) و دیگری که بیانگر تداوم اهمیت مارکسیسم برای پژوهی وسیعتر خلق آینده‌ای به لحاظ اجتماعی و محیط‌زیستی بهتر است (فضاهای امید، ۲۰۰۰).

همان‌گونه که هاروی در آخرین اثرش شرح می‌دهد، «مارکسیست» خوانده شدن او امروز نسبت به اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ معنای بسیار متفاوتی در جهان انگلیسی‌زبان دارد. امروزه رادیکال‌ها مارکسیسم را منسوخ می‌انگارند، که پایبندی ادامه‌دار هاروی را به مارکسیسم برجسته‌تر می‌سازد به ویژه با درنظرگرفتن تعداد زیاد پسامارکسیست‌ها و مارکسیست‌های سابق (مانند مانوئل کستلز و دورین مَسی) که این چشم‌انداز فکری را آشفته کرده‌اند. کار مارکس در نتیجه‌ی بحران وام ساب‌پرایم در ایالات متحده (۲۰۰۷) مجدداً مورد توجه قرار گرفت. هاروی با نوشتن دو کتاب درباره‌ی امور جهانی معاصر، یکی کتاب امپریالیسم جدید (۲۰۰۳) و دیگری تاریخ مختصر نئولیبرالیسم (۲۰۰۵) نقشی چشمگیر در این برجسته شدن داشت. کتاب اول قمار اخیر آمریکا در عراق و افغانستان، و دومی گسترش ایده‌ها و سیاست‌های نئولیبرالی از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد را تحلیل می‌کند. هر دو متن از بینش‌های مارکسی درباره‌ی پویایی‌های انباشت سرمایه برای توضیح روندهای جهانی استفاده کرده‌اند. در همین حین، محدودیت‌های سرمایه دو بار ویرایش و منتشر شده (در ۱۹۹۹ و ۲۰۰۶) - که بازتاب بینش‌های اساسی هاروی درباره‌ی آشفتگی‌های اقتصادی ۲۰ سال اخیر است.

ادای سهم دیوید هاروی در مطالعات جغرافیایی/فضایی

هاروی یکی از اولین جغرافی‌دانانی بود که تاکید کرد فضا پیش‌ساده/معین، مطلق یا «ظرفی» نیست که چیزهای ذاتاً «غیرفضایی» درون آن قرار داشته باشند. همان‌گونه که در کتاب عدالت اجتماعی و شهر (۱۹۷۳:۱۴) نوشته است «پرسش "فضا چیست؟" [باید] ... با پرسش چگونه پرکتیس‌های انسانی متفاوت، فضا[ها] متمایزی را خلق و مورد استفاده قرار می‌دهند؟» جایگزین شود. از نظر هاروی، پرکتیس‌ها و فرایندهای اجتماعی، فضاهایی خلق می‌کنند و این فضاها نیز به سهم خود آن پرکتیس‌ها و فرایندها را محدود می‌کنند، تقویت می‌کنند یا تغییر می‌دهند - آن چیزی که سوگا (۱۹۸۹: ۷۸) «دیالکتیک اجتماعی-فضایی» نامیده است. این یعنی هاروی زمانی طولانی است که این دوقطبی را رد کرد است، دوقطبی‌ای که در یک طرف می‌گوید فضا هیچ اثر اجتماعی ندارد (که در بین نظریه‌پردازان انتقادی قرن بیستم رایج بود) و در طرف دیگر گفته می‌شود که فضا به خودی خود تاثیرگذار است - آن چه سَک (۱۹۷۴) «جدایی‌انگاری فضایی» نامیده است. این اعتقاد دوم گاهی به آثار دانشمندان فضایی جغرافیای انگلیسی‌زبان رخنه کرده، کسانی که گاهی الگوهای فضایی را بر فرایندهای اجتماعی ارجحیت می‌دهند. جایگاه میانه‌ی هاروی مستلزم این است که فضا - شکل مادی‌ای که فرایندها «بر روی زمین» به خود می‌گیرند مانند ساختمان‌ها، زیرساخت‌ها، مکان‌های مصرف و غیره - هم علت و هم معلول زندگی اجتماعی است - آن چه او زمانی «لحظه‌ی فعال» (Harvey, 1985a): (۳) در امور انسانی خوانده بود (همچنین نگاه کنید به Harvey, ۱۹۹۷).

اعتقاد کلی هاروی که فضا نسبی و برساخته است ما را به خوانش او از فضای سرمایه‌دارانه رهنمون می‌کند. از نظر مارکس، سرمایه‌داری نظام اقتصادی متناقضی است که بر سه منطق استوار است: انباشت به خاطر انباشت، (یعنی جستجوی سود به عنوان هدفی در خود)؛ رقابت بین تولیدکنندگانی که برای سهم بیشتری از بازار در حال مبارزه‌اند؛ و نوآوری‌های تکنولوژیک در فرایندهای تولید و محصولات. همان‌گونه که شاهکار مارکس یعنی سرمایه توضیح داده، این سه‌گانه به تضادهایی درونی در نظام سرمایه‌دارانه می‌انجامد. این تضادها به صورت دوره‌ای به بحران‌های اساسی در انباشت می‌انجامد که در آن انبوهی از کارگران و کالاهای فاقد کاربرد تولید می‌شوند. یک دلیل این بحران‌ها این است که در کسب‌وکارهای مختلف، منطقی خواهد بود که برای تولید ارزان‌تر و کارآمدتر کارگران با ماشین جایگزین شوند. پارادوکس اینجا است که اگر اغلب کسب‌وکارها این کار را نکنند مساله‌ای جمعی برای همه‌ی آن‌ها ایجاد می‌شود: از آنجایی که کارگران در عین حال مصرف‌کنندگان نیز هستند، با بی‌کار شدن آن‌ها بازار بزرگی از بین می‌رود، و این باعث تسریع بحران اقتصادی می‌شود.

همه‌ی این‌ها چه ربطی به فضا دارد؟ هاروی در محدودیت‌های سرمایه‌نشان داد که چگونه سرمایه‌گذاری بی‌حساب و کتاب در ساختمان‌ها، راه‌ها و دیگر زیرساخت‌ها می‌تواند مکانیسمی برای انتقال بحران در اختیار سرمایه‌داری قرار بدهد. دو خصیصه‌ی منحصر به فرد محیط مصنوع/ساخته شده این است که ساختش بسیار هزینه‌بر است و بازگشت سرمایه‌ی این هزینه‌کرد چندین سال طول خواهد کشید. بنابراین برگشت سرمایه‌ی یک مرکز فرهنگی که ساختش ۸۰ میلیون دلار هزینه دارد، در طول چندین سال به شکل قطره‌چکانی از دل هر کنفرانس یا مراسم فرهنگی به سرمایه‌گذار برمی‌گردد. از نظر هاروی این یعنی اینکه در مراحل اولیه‌ی بحران اقتصادی نظام سرمایه‌دارانه گرایش به این دارد که از سرمایه‌گذاری در تولید جاری به سرمایه‌گذاری‌های طولانی‌مدت در سرمایه‌ی پایا در چشم‌اندازهای جغرافیایی شیف‌ت کند. این سرمایه‌گذاری‌ها با حبس سرمایه‌ی مازاد که هاروی «تمهید/فیکس فضایی»^۴ برای تضادهای سرمایه‌داری خوانده بحران اقتصادی را به صورت موقت به تاخیر می‌اندازند. اما این سرمایه‌گذاری‌های فضایی در مراحل بعد می‌توانند به موانعی برای انباشت بعدی تبدیل شوند زیرا پس از آنکه ساخته شوند جایگزین‌کردنشان بسیار سخت خواهد بود. بنابراین، هنگامی که در اوایل قرن بیستم اتومبیل، راه‌آهن را به عنوان وسیله‌ی اصلی حمل‌ونقل انسان و کالاها به چالش کشید، سرمایه‌گذاری‌های عظیمی که در شبکه‌ی راه‌آهن شده بود همچون مانعی موقتی برای دور جدید سرمایه‌گذاری در سرمایه‌ی پایا عمل کردند. در مجموع از نظر هاروی فضا درون سرمایه‌داری تولید می‌شود و نشان‌دهنده‌ی تضادهای درونی نظام است. هاروی از محدود مارکسیست‌هایی (در کنار نیل اسمیت) است که به کمک این ایده‌ها فضا را در نظریه‌ی مارکسی دربار‌ه‌ی سرمایه‌داری وارد کرده‌اند.

مضمون مهم دیگری در نوشته‌های هاروی رابطه‌ی عام-خاص یا فضا-مکان است. منظور هاروی از «مکان» ترکیب یکتای محیط‌های مصنوع، فرهنگ‌ها، افراد و غیره است که یک محل (locality) را از دیگری متمایز می‌کند. هاروی اما برخلاف جغرافی‌دانان منطقه‌ای پیش از ۱۹۶۰ مکان‌ها را تکینه (singular) – یعنی مطلقاً متفاوت – نمی‌داند چون در یک اقتصاد جهانی سرمایه‌دارانه مکان‌های متفاوت درون یک چهارچوب اقتصادی مشترک به هم متصل هستند. یکی از چالش‌های فکری اصلی برای جغرافی‌دانان به این ترتیب چگونگی فهم تداوم تمایز مکانی در میانه‌ی همبستگی‌های مکانی تشدید شده (یعنی پیوندهایی تشدید شده در گستره‌ی فضایی وسیع) است. پاسخ هاروی به این چالش به طور آرامش‌بخشی ساده است. هاروی در کتاب شهری‌شدن سرمایه استدلال می‌کند که سرمایه‌داری را می‌توانیم همچون فرایند گردشی ببینیم که در آن کسب‌وکارها برای خرید کار، مواد اولیه، و ابزار تولید پول صرف می‌کنند تا کالاهایی تولید کنند که به ازای هزینه‌ی تولید و مقداری اضافی (سود) فروخته شوند. این فرایند مستلزم این است تا تولید کالا در مکان‌های مختلف تابع منطقی شوند که نسبت به خاص‌بودگی‌های کیفی این مکان‌ها بی‌تفاوت است. بنابراین فرشی که در کلکته تولید می‌شود دقیقاً همانقدر وسیله‌ی کسب پول است که میکروچیپی که در سیلیکون‌ولی ساخته می‌شود، در واقع، هنگامی که طراح چیپ در سیلیکون‌ولی فرشی از کلکته می‌خرد، دو مکان مختلف یگانه می‌شوند. بنابراین، چون سرمایه‌داری عملاً مکان‌های مختلف را درون یک جهان اقتصادی واحد جمع کرده، تعمیم‌هایی کلی/یونیورسال دربار‌ه‌ی خاص‌بودگی‌های یکتای مشهود مکان ممکن شده است (Harvey, 1985a; Harvey, 1985b: ۴۵). همچنین نگاه کنید به (Merrifield, ۱۹۹۳).

رابطه‌ی خاص-عام/مکان-فضا به غیر از سویه‌ی «ابژکتیو» یا مادی سویه‌ی «سوپژکتیو» نیز دارد: شیوه‌ی درک و عمل افراد در مکان‌های واقعی زندگی. هاروی (۱۹۹۰) آگاهی از اینکه چگونه زندگی‌ها در یک مکان، تحت تاثیر اعمال نامرئی غریبه‌هایی در دوردست است را بر خورداری از «تخیل جغرافیایی» نامیده است. فقدان چنین آگاهی‌ای یعنی افتادن در دام کشمکش و رقابت بینامکانی، که بخشی از منطق جغرافیایی سرمایه‌داری است (Harvey, 1985c; Harvey, 19۹۸). هاروی در عدالت، طبیعت و جغرافیای تفاوت‌تنگناهایی را برجسته کرده که همه‌ی تلاش‌ها در جهت خلق پیوندهای ضد سرمایه‌دارانه‌ی پیشرو بین افراد تحت ستم مکان‌های متفاوت را محدود کرده است. یکی از آن‌ها به «خاص‌گرایی ستیزه‌جو» مربوط است، که واقعیتی اساسی است مبنی بر این که هر جنبش وسیع‌تری علیه سرمایه‌داری جهانی ضرورتاً ترکیبی از اعمال متعدد افراد در مکان‌های محلی است. طبق نظر هاروی مسئله آن است که آن‌چه در سطح محلی معنی‌دار است ممکن است در مقیاس‌های گسترده‌تر جغرافیایی معنی‌دار نباشد. هاروی این مسئله‌ی کلیدی را در کتابی که در زمان حضورش در آکسفورد همراه با هیتر گردآوری کرده توضیح داده است (Harvey and Hayter, ۱۹۹۳). این کتاب به مبارزه‌ی کارگران ماشین‌سازی Rover نزدیک آکسفورد برای حفظ شغلشان در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ می‌پردازد. در این کتاب هاروی استدلال کرده است که در عین حال که حفظ مشاغل ماشین‌سازی فرصت‌های

⁴ Spatial fix

فضا و دیالکتیک

اشتغال محلی مورد نیاز بیشتری می‌آفریند، اما در مقیاس بزرگ‌تر نیز ساختن اتومبیل‌های آلاینده برای مصرف‌کنندگان طبقه‌ی متوسط را به سختی بتوان هدفی سوسیالیستی خواند. پس پرسش این است که اهداف سیاسی را باید در کدام مقیاس – محلی یا جهانی – تعیین کرد؟

نهایتاً سهم اصلی هاروی در مفهوم‌پردازی معاصر فضا و مکان پافشاری بر این است که هر دو را می‌توان نظریه‌پردازی کرد. این جمله آن قدر که در نگاه اول به نظر می‌رسد پیش‌پاافتاده نیست. طبق نظر مشهور اندرو سائر (۱۹۸۵) فضا و مکان را نمی‌توان به صورت معنی‌داری نظریه‌پردازی کرد زیرا تفاوتی که در رویه‌ها و فرایندهای سیاسی ایجاد می‌کنند پیشامدی است. به عبارت دیگر، از نظر اندور سائر اهمیت مادی مکان و فضا را نمی‌توان در سطح نظریه تعیین کرد بلکه فقط در سطح پژوهش تجربی خاص/مبسوط ممکن است. این کار خطر تقلیل جغرافیا به عنوان یک رشته (و موضوعات جغرافیایی عام‌تر) را به مسائل عمدتاً محدود به امور فعلیت‌یافته (factual) همراه دارد. هاروی با نشان دادن امکان تولید گزاره‌های نظری بنیادی درباره‌ی نقش فضا در زندگی مدرن با این دیدگاه مخالفت می‌کند (نگاه کنید به Castree, ۲۰۰۱). او به‌طور خاص‌تر، طرفدار آن چیزی بوده است که کلان نظریه یا فرانظریه خوانده می‌شود. این شکلی از نظریه است که وجود منطق‌های گسترده‌ی موثر در جهان را پیش‌فرض می‌گیرد و شناسایی مفهومی و تولید نقشه‌ی ذهنی از آن‌ها را وظیفه‌ی نظریه‌پرداز می‌داند. از نظر هاروی سرمایه‌داری منطق‌های بنیادینی از این نوع دارد، حتی هنگامی که خلاف آن به نظر می‌رسد، و فضا درونی این منطق‌هاست. طبق نظر هاروی در کتاب وضعیت پسامدرنیته این ایده که ما اکنون در «عصر پسامدرنی» هستیم که، تفاوت، پیچیدگی، و تکرر جایگزین شباهت شده، توهمی بیش نیست. هاروی ذیل شکل‌های مختلف نموده‌های پسامدرن – برای مثال در معماری و مصرف – همان منطق‌های قدیمی سرمایه‌داری را می‌بیند [یعنی] بهره‌بردن از تولید تفاوت (واقعی و نمادین) در شکل کالاها به عنوان راهی برای کسب سود.

پیشرفت‌ها و اختلاف نظرهای کلیدی

اگرچه کار هاروی در طول ۳۰ سال گذشته – هم به لحاظ نظری و هم سیاسی – بسیار منسجم بوده است اما اشتباه خواهد بود اگر فرض کنیم هیچ تغییر شناختی یا هنجاری در اندیشه‌ی او رخ نداده است (Castree, ۲۰۰۷). با این حال، هاروی به حق به عنوان نظریه‌پردازی مارکسیست تحسین شده، مسلماً به سه چیز دست یافته است. اول، همراه با مارکسیست‌های نوظهور دیگری مانند نیل اسمیت، اریک سوینگدو، و ریچارد واکر (که هر سه در دانشگاه هاپکینز دانشجوی هاروی بودند) بنیان نظری که جغرافیای مارکسیستی در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نیاز داشت را به آن داد. دوم، سنتی عام‌تر در جغرافیای رادیکال بنا نهاد که جغرافی‌انسانی‌دانان جوان‌تر را تشویق می‌کند تا از آرمان‌های زنان، هم‌جنس‌گرایان زن و مرد، و افراد رنگین پوست و دیگران حمایت کنند. و در نهایت، نوشته‌های هاروی بسیاری از مارکسیست‌ها را قانع کرده است که فضا و مکان در و برای سرمایه‌داری مهم‌اند و بنابراین بخش لاینفک هر پروژه‌های برای ساقط کردن آن به شمار می‌روند.

نمونه‌هایی از چگونگی بسط ایده‌های هاروی به وفور وجود دارد. دو خط سیر اصلی در جغرافیای انسانی معاصر این را نشان می‌دهند. اولاً، چندین اندیشمند در جغرافیای اقتصادی ایده‌های فیکس‌های فضایی (و زمانی) را برای مسائل پژوهشی خاص بکار بسته‌اند – مانند شیوه‌ای که مزرعه‌داران از اعتبار برای تامین مالی سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت در کشاورزی سرمایه‌دارانه استفاده می‌کنند (Henderson, ۲۰۰۱). دوم، ایده‌ی هاروی در جغرافیای شهری درباره‌ی آن که چگونه رقابت بینامکانی خصیصه‌ی ضروری شیوه‌ی تولید سرمایه‌دارانه است الهام‌بخش مطالعات مفصلی معروف به «ائتلاف‌های رشد» شده که برای شغل‌ها و سرمایه‌گذاری در داخل با هم رقابت می‌کنند (برای مثال، Cox and Mair, ۱۹۸۹). در واقع، ادبیات نظری موجود در خصوص کاسب‌کارسالاری شهری و تبلیغ/ارتقای مکان، اساساً بر دیدگاه‌های نظری هاروی مبتنی‌اند که کوشیده است تا نشان دهد که شهرها به منظور ترغیب و جذب سرمایه تا کجا پیش می‌روند.

با این حال، کار هاروی بعد از انتشار کتاب وضعیت پسامدرنیته، به ویژه از سوی جغرافی‌انسانی‌دانان، به صورت فزاینده‌ای نقد شده است. تاحدی به این دلیل که روح نظری زمانه تغییر کرده و امروزه آکادمیسین‌های رادیکال نسل جدید، مارکسیسم را نظریه‌ی انتقادی نسبتن منسوخ می‌دانند (علی‌رغم نشانه‌هایی از توجه و علاقه‌ی مجدد به مارکسیسم از سوی بعضی از دانشمندان اجتماعی و بسیاری از فعالان سیاسی). سه نقد عمده به آثار هاروی وارد شده است. اول، او به خاطر سرشت «مردانه»ی ایده‌های نظری‌اش نکوهش شده‌اند. فمینیست‌هایی مانند دویچ (۱۹۹۱) و موریس (۱۹۹۲) هاروی را به خاطر اعتقاد آشکارش به اینکه مارکسیسم او دیدگاه ممتازی درباره‌ی «حقیقت» جهان ارائه می‌کند نقد کرده‌اند. از نظر آن‌ها اعتماد او به

ادعاهای نظری‌اش حاکی از میل به‌طور بارز مردانه‌ی او برای سلطه و کنترل شناختی است، میلی که سایر شیوه‌های شناخت جهان را بیرون می‌گذارد. از نظر آن‌ها هاروی در نتیجه فرایندها و رویدادهای مهم جهان واقع را که با جهان‌نگری مارکسیستی او نخوانند نمی‌بیند.

این نقد پیش‌گفته با نقد دیگری همراه است مبنی بر اینکه مارکسیسم هاروی نسبت به «تفاوت» بی‌تفاوت است. طی دهه‌ی گذشته، چپ آکادمیک «تفاوت» اجتماعی را، به عنوان راهی برای فرار از دلمشغولی مارکسیستی به طبقه به عنوان محور اصلی سرکوب و مقاومت در جوامع مدرن، برجسته کرده است. این تفاوت‌های تحسین‌شده شامل تفاوت‌های درون و بین زنان، مردان و زنان هم‌جنس‌خواه، و افراد رنگین پوست می‌شود. هاروی (۱۹۹۶) با شفاف‌سازی موضوع‌اش این طور پاسخ داده است که تفاوت‌های غیرطبقه‌ای بین افراد باید با هر پروژه‌ای برای براندازی سرمایه‌داری پیوند بخورند اما نباید به آن تقلیل یابند (اما براندازی سرمایه‌داری را نمی‌توان به تاکید بر تفاوت‌های غیرطبقه‌ای فروکاست؟).

سوماً، برخی (مانند Dennis, ۱۹۸۷) نگرانند که انتزاعات نظری کلان هاروی به درستی بر پیچیدگی‌های آشفته‌ی جهان واقعی بنا نشده اند. هاروی (1989a, 1989b) با این استدلال پاسخ داده که هدف نظریه نه توضیح مفصل هر موقعیت معین/خاص بلکه گشودن پنجره‌ای به فرایندهای کلیدی در جریان است. به خاطر این انتقادات (و برخی دیگر) جغرافی‌دانان بسیاری استدلال‌های جدیدی را – همچون سکوه‌های پرتاب منفی – در واکنش مستقیم یا بر ضد هاروی ارائه کرده‌اند. نمونه‌هایی شامل کار هرود (۲۰۰۱) درباره‌ی چگونگی مبارزه‌ی کارگران مزدی بر علیه کسب‌وکارها در مکان و در فضا (جایی که هاروی به نظر پیشاپیش با قدرت سرمایه مشغول است) و کار پیتر جکسون (۱۹۹۹) درباره‌ی مصرف کالاها، که نسبت به هاروی نقش فعال‌تری برای مصرف‌کنندگان قائل است.

با تمام این‌ها، آثار بعدی هاروی همچنان تاثیرگذار هستند، اما نه صرفاً به دلیل گشودن زمینه‌های نظری جدید یا واکنش به چنین نقدهایی. برای مثال امپریالیسم جدید (۲۰۰۳) و تاریخ مختصر نئولیبرالیسم (۲۰۰۵) نظریه‌ی مبنایی مارکس درباره‌ی انباشت سرمایه‌ی را برای توضیح امور جهانی کنونی بازبینی می‌کند. بینش‌های موجود در این کتاب‌ها اگرچه به لحاظ نظری بدیع نیستند اما برای نسل جدید خوانندگانی که با ایده‌های مارکسیستی آشنا نیستند نو خواهند بود. بعلاوه، مهارت هاروی برای ضرب‌کردن واژگان جدید – مانند «انباشت از طریق سلب مالکیت» همچنان کار او را به نحو چشم‌گیری ارجاع‌پذیر کرده است.

آثار کلیدی هاروی

- Harvey, D. (1969) *Explanation in Geography*. London: Edward Arnold.
Harvey, D. (1973) *Social Justice and the City*. London: Arnold.
Harvey, D. (1982/1999/2006) *The Limits to Capital*. Oxford: Blackwell; London: Verso (twice).
Harvey, D. (1985a) *The Urbanization of Capital*. Oxford: Blackwell.
Harvey, D. (1985b) *Consciousness and the Urban Experience*. Oxford: Blackwell.
Harvey, D. (1989a) *The Urban Experience*. Oxford: Blackwell.
Harvey, D. (1989b) *The Condition of Postmodernity*. Oxford: Blackwell.
Harvey, D. (1996) *Justice, Nature and the Geography of Difference*. Oxford: Blackwell.
Harvey, D. (2000) *Spaces of Hope*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
Harvey, D. (2003) *The New Imperialism*. Oxford: Oxford University Press.
Harvey, D. (2005) *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford: Oxford University Press.

سایت شخصی دیوید هاروی :

(davidharvey.org)

- Castree, N. (2001) "From spaces of antagonism to spaces of engagement", in A. Brown., S. Fleetwood and J. M. Roberts (eds), *Marxism and Critical Realism*. Routledge: London and New York. pp. 187–214.
- Castree, N. (2007) "David Harvey: Marxism, capitalism and the geographical imagination", *New Political Economy*, 12(1): 97–115.
- Cox, K. and Mair, A. (1989) "Locality and community in the politics of local economic development", *Annals of the Association of American Geographers*, 78: 307–25.
- Dennis, R. (1987) "Faith in the city", *Journal of Historical Geography*, 13: 310–16.
- Deutsche, R. (1991) "Boy's town", *Environment and Planning D: Society and Space*, 9: 5–30.
- Harvey, D. (1963) "Locational change in the Kentish hop industry and the analysis of land use patterns", *Transactions of the Institute of British Geographers*, 33: 123–40.
- Harvey, D. (1981) "The spatial fix", *Antipode* 13 (3): 1–12.
- Harvey, D. (1985c) "The geopolitics of capitalism", in D. Gregory and J. Urry (eds), *Social Relations and Spatial Structures*. London: Macmillan. pp. 128–63.
- Harvey, D. (1987a) "Three myths in search of a reality in urban studies", *Environment and Planning D: Society and Space*, 5: 367–76.
- Harvey, D. (1987b) "The representation of urban life", *Journal of Historical Geography*, 13: 317–21.
- Harvey, D. (1988) "The geographical and geopolitical consequences of the transition from Fordism to flexible accumulation", in G. Sternlieb and J. Hughes (eds), *America's New Market Geography*. New Brunswick: Rutgers University Press. pp. 101–35.
- Harvey, D. (1990) "Between space and time: reflections on the geographical imagination", *Annals of the Association of American Geographers*, 80: 418–34.
- Harvey, D. (1997) "Contested cities: social process and spatial form", in N. Jewson and S. MacGregor (eds), *Transforming Cities*. London: Routledge. pp. 19–27.
- Harvey, D. (1999) "Foreword" to *The Limits to Capital* (2nd edition). London: Verso.
- Harvey, D. (2001) *Spaces of Capital*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Harvey, D. and Scott, A. (1987) "The practice of human geography: theory and empirical specificity in the transition from Fordism to flexible accumulation", in B. Macmillan (ed.) *Remodeling Geography*. Oxford: Blackwell. pp. 217–29.
- Harvey, D. and Hayter, T. (1993) *The Factory and the City*. London: Mansell.
- Henderson, G. (2001) *California and the Fictions of Capital*. Oxford: Oxford University Press.
- Herod, A. (2001) *Labor Geographies*. New York: Guilford.
- Jackson, P. (1999) "Commodity cultures: the traffic in things", *Transactions of the Institute of British Geographers*, 24: 95–108.
- Merrifield, A. (1993) "Space and place: A Lefebvrian reconciliation", *Transactions of the Institute of British Geographers*, 18: 516–31.
- Morris, M. (1992) "The man in the mirror", *Theory, Culture and Society*, 9: 253–79.
- Olsson, G. (1975) *Birds in Egg/Eggs in Bird*. London: Pion.
- Sack, R. (1974) "The spatial separatist theme in geography", *Economic Geography*, 50: 1–19.
- Sayer, A. (1985) "The difference that space makes", in D. Gregory and J. Urry (eds), *Social Relations and Spatial Structures*. London: Macmillan. pp. 49–66.
- Schaefer, F. (1953) "Exceptionalism in geography", *Annals of the Association of American Geographers*, 43: 226–9.
- Soja, E. (1989) *Postmodern Geographies*. London: Verso